

پدر من مدیر نیست!

... پدر من مدیر نیست! پدر همسر من هم سابقه ای در این مدارس ندارد! آن پسرعمویم هم که زمانی در این مدارس بوده، به خاطر قوی نبودن نمره ی فیزیکش ثبت نام نشده! شوهرخاله ام با این مدارس بد است و اساساً سیستم این ها را ندیده رد می کند! عمه ام، زمانی در یکی از این مدارس تاریخ می گفته، اما زورش قدر تاریخ است نه قدر حسابان! بقیه ی فامیل هم اساساً بیشترین خبرهایشان از این مدارس، در حد مدارس دولتی محله ی شان است و کاری به این کارها ندارند!

با وجود تلاش های دائی هایم هیچ کدام از آدم های مؤثر این مدارس به خواستگاری دخترانشان نیامده اند و پسردائی ها هم حاضر به رفتن سراغ این جامعه ی فرهنگی و دامادی آنها نشدند!

کار خیلی سخت شده و واقعا جای تعجب دارد که آدمی فکر کند که می تواند با تلاش و صداقت، نیروی موفق و خوبی باشد! ... البته شاید! ...

بعضی از نیروهای این مدارس هستند که حرف هائی این چنینی دارند اما ملاحظات اقتصادی و گاه ترس ها و رودر بایستی ها اجازه ی ابراز نظر صریح را از آن ها می گیرد، و البته چه داستان ها و اتفاقاتی شاهد مثال این تصورات است! ... پسر آقای مدیر در سال دوم فارغ التحصیل اش می شود آقای مهندس و بخشی از ساختمان مدرسه می شود دفتر کارش! بالأخره شأن ایشان اجازه نمی دهد که کار مقدس (!!) معلمی یک کلاس را بر عهده بگیرد. این قسمت برای عوام است که برای خدا کار کنند و بر سرشان بزنید که چرا مثل آقای روزبه زودتر نیامدید تا آزمایشگاه را آماده کنید! ... پسر آقای مدیر دیگر، در آغاز دوره ی فوقشان می شوند آقای دکتر و در قسمت دیگری از مدرسه دفتر می زنند! ... آقای مدیر دیگری، پسرشان را که نه کلاس ویژه ای دیده و نه دوره ای گذرانیده و نه شاگردی ای کرده، پس از دوره ی لیسانس، به عنوان مدیر یکی از مقاطع معرفی می فرمایند! ... آقای مدیر دیگری فرزندشان را در یکی اتاق های دل باز مدرسه مستقر نموده تا در فرصت مطالعه ی پانزده، بیست ساله ای، ضمن داشتن درآمدی خوب برای سرپرستی مجموعه، آماده شوند! ... و البته اگر از ارتباطات فامیلی برخی مدیران بی خبرید باید منتظر باشید تا خدای ناکرده، فردی عزادار شود! آن موقع است که معلوم می شود که ...!

سر به اتاق هیأت مدیره ی مؤسسه ای دیگر می زنیم! رئیس آن کارخانه و فرزند یکی از اعضای صنف الف و فرزند سفیر سابق مسؤول اداره ی یک مجموعه ی فرهنگی شده اند! با دغدغه هایی آسمانی! ...

البته خوب همه ی آن ها از وجود روابط به جای ضوابط در کشور گله مندند و از رانت های گسترده ی غیر قابل کنترل گله می کنند؛ اما اینجا محیط فرهنگی است، آنچه مهم است صلاح بچه هاست و کمک به رشد آنها! ... به هر قیمتی!

معلمان زیادی هستند که اگر بدانند که سخنان را جایی نقل نمی کنی با قاطعیت تایید می کنند که: در مدرسه دوگروه آدم داریم، یا در باند مدیر، یا ول معطل!!

البته می دانی اگر همین جمله را آقای مدیر متوجه شوند چه می شود؟ ...^۱

^۱ - با کمال احترام برای مدیران و معلمان زحمت کش! خصوصاً مدیر خودمان! آن روز که فهمید من وقت زیادی را مشغول خواندن و تلاش های فرهنگی هستم خندید و گفت: کار خوبیست! ادامه بده! ... و یادم آمد که فرزندانمان ایران نیستند! رفته اند برای خدمت به آن سوی آب ها! ...